

متن سخنرانی ناصر رحمانی نژاد در مراسم نوزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در استکهلم

شکنجه: شرارت مذهب، یا مذهب شرارت؟

ادوارد پیترز(۱)، استاد تاریخ در دانشگاه پنسیلوانیا، که در زمینه‌ی تاریخ شکنجه، شکار جادوگران، انکیزاسیون، قانون و موضوعاتی که در پیوند با قوانین و حقوق جزایی اروپاست، مطالعات و انتشارات با ارزشی دارد، او در کتاب خود به نام «شکنجه»(۲) توضیح می‌دهد که از حقوقدانان رومی قرن دوم و سوم میلادی تا تاریخ نگاران و حقوقدانان روزگار ما که در پاره‌ی شکنجه مطالعه و تحقیق کرده‌اند، همه تقریباً به یک تعریف مشابه از شکنجه رسیده‌اند. او از اولپیان(۳)، حقوقدان رومی قرن سوم تا جان هیث(۴) تاریخ نگار حقوق در قرن بیستم، تعاریفی در پاره‌ی شکنجه ارائه می‌دهد و هر یک از آن‌ها را از جنبه‌های مختلف مورد بازبینی قرار می‌دهد. او از اولپیان چنین نقل می‌کند: «ما از شکنجه (quaestio)، زجر و رنج جسمی به منظور بیرون کشیدن حقیقت را می‌فهمیم، نه استنطاق به خودی خود، نه القاء خفیف ترس به درستی مناسب این حکم نیست. پس، از آن رو، شکنجه باید به عنوان زور و زجر فهمیده شود، چیزهایی که معنی آن را تعیین می‌بخشد.»(۵) ادوارد پیترز پنج تعریف دیگر از شکنجه، از دوره‌های مختلف تاریخ، ارائه می‌دهد، و سپس وارد یک تحلیل موجز اما دقیق درباره هر یک از این تعاریف می‌شود، که طرح آن‌ها در اینجا کمکی به بحث ما نمی‌کند.

البته باید گفت تعاریفی که تا امروز از شکنجه شده بیش از شش تعریفی است که ادوارد پیترز معرفی کرده، اما او برجسته ترین آن‌ها را از مقاطع تاریخی معین و از زاویه قوانین جزایی رسمی برای بحث خود انتخاب کرده است. از جمله‌ی شش تعریفی که او در کتاب خود آورده، یکی هم ماده اول اعلامیه علیه شکنجه است که توسط مجمع عمومی سازمان ملل در نهم دسامبر ۱۹۷۵ به تصویب رسیده است. در این ماده شکنجه چنین تعریف شده است: «... شکنجه یعنی هر عملی که بوسیله آن درد یا رنج شدید، خواه جسمی یا روانی، به عمد یا به تحریک یک مقام دولتی بر فردی یا یک شخص سوم، به منظور گرفتن اطلاعات یا اعتراف، وارد شود؛ تنبیه کردن بخاطر اقدامی که مرتکب شده، یا تهدید او یا اشخاص دیگر...» (۶) شاید بتوان گفت که در مجموع تعریفی که این اعلامیه درباره شکنجه ارائه می‌دهد، یک - از لحاظ حقوقی به طور نسبی کامل تر از سایر تعاریف است؛ و دو - به لحاظ اعتبار سازمان ملل و امضای آن از طرف ۱۴۲ کشور عضو، در اغلب موارد به آن استناد می‌شود.

اما همه ما می‌دانیم که تعریف حقوقی شکنجه در قالب یک پاراگراف و با زبان موجز رسمی حقوقی، بسیار متفاوت تر از آن عمل تبه کارانه ای است که توسط فرد یا افرادی در یک سیاه چال یا در مکانی ویژه، و به وسیله ابزار و آلاتی مخصوص برای در هم شکستن یک انسان صورت می‌گیرد. مکانی که هیچ شاهدهی بر جنایتی که جریان دارد، حضور ندارد. ادبیات شکنجه و زندان، مملو از صفحات هولناک و تباهی زایی است که محصول شهادت قربانیان این تبه کاری است. انسان وقتی جرات می‌کند و پا در این عرصه خوف می‌گذارد، با صحنه‌هایی روبرو می‌شود که نمی‌تواند باور کند؛ یا دلش نمی‌خواهد که باور کند. درمی‌ماند که چگونه ممکن است یک انسان، یک موجود بشری، اولاً تا این حد بی رحمی، شقاوت و سنگدلی داشته باشد، و دوم آن که تا مرزهای غیرقابل باور، تخیل و توانایی‌های خود را در ابداع ابزارها و روش‌های شکنجه گسترش دهد!

پرمو لوی(۷)، یکی از قربانیان فاشیسم ایتالیا و آلمان هیتلری، در جایی گفته است که: «انسان تنها حیوانی است که شکنجه می‌کند».

ادوارد پیترز در همان کتاب «شکنجه» می‌گوید: «تاریخ شکنجه در واقع می‌تواند ویژه باشد. بطور مثال، روشن نیست که یونانی‌ها تا چه میزان روش‌های شکنجه‌شان را به مصری‌ها و ایرانی‌ها مدیون هستند، بنابراین ممکن است، و پذیرفتنی است که با توجه به دانسته‌هایمان از یونانی‌ها شروع کنیم - زیرا برخی از قوانین آن‌ها به نظر می‌رسد که بر قوانین روم، و قوانین روم بر قوانین قرون وسطا و سپس اوایل اروپای مدرن تأثیر گذارده است»(۸). یکی از این ویژگی‌ها که ادوارد پیترز اشاره می‌کند، می‌تواند ارتباط قوانین یک کشور و شیوه برخورد نظام قضایی آن با به اصطلاح خلافکاران و قانون شکنان، اعم از سیاسی و غیرسیاسی باشد. زیرا قوانین یک کشور، هر چقدر کوشش شده باشد که روش‌های خشونت آمیز و مردود با هنجارهای اجتماعی و سیاسی را در پشت کلمات به ظاهر منزه و شسته رفته پنهان کنند، اما در یک قرائت حقوقی می‌توان جوهر انسانی یا غیرانسانی، یا در واقع جوهر عدالت خواهانه یا ظالمانه آن را تشخیص داد. اما در عین حال تجربه تاریخی نشان داده که تنها قوانین یک کشور نمی‌تواند بازتاب ماهیت و چگونگی عدالت اجتماعی آن باشد. همچنان که دیدیم با انتشار تصاویر زندان ابوغریب، سراسر جهان آگاه گردید که بزرگترین مدعی دموکراسی در جهان، تبه کارانه ترین روش‌های شکنجه را اعمال می‌کند. همچنین می‌دانیم که هم اکنون بازجو‌ها و شکنجه گران حرفه ای دولت ایالات متحده آمریکا، در زندان‌های بسیاری از کشورهای مختلف، تحت عنوان «مبارزه با تروریسم»، افراد زیادی را به دام انداخته و شکنجه می‌کنند.

من، به لحاظ چارچوب موضوع صحبت، می‌خواهم از قرون وسطا، که سرآمد و نمونه برجسته تاریخ خشونت و بی رحمی در اعمال و کاربرد شکنجه به مثابه ابزار و روش اصلاح جامعه و هدایت جهان مسیحیت بر پایه تعلیمات مسیح بوده است، آغاز کنم.

حاکمیت کلیسا در قرون وسطا، که با جنگ‌های صد ساله و سی ساله جز ویرانی، آوارگی، گرسنگی، کشتار و به آتش کشیدن هستی میلیون‌ها مردم بی‌گناه حاصلی به بار نیاورد، بطور مشخص، از قرن دوازدهم تا پایان قرن هیجدهم، به انکاء قوانین الهی، نظام تفتیش عقاید، شکنجه و قتل را به طور سیستماتیک و با قدرت و خشونت هرچه تمام تر برقرار ساخت. اگر

چه کلیسا از قرن نهم شکنجه را بکار می برد، اما از قرن دوازدهم به بعد، به دنبال تغییر قوانین کهنه ی گذشته، قوانین جدیدی که تلفیقی از احکام شرعی و قوانین رم بود، رسماً دادگاه های تفتیش عقاید را در سراسر اروپا برقرار ساخت. به اتکاء این قوانین جدید، کلیسا توانست از این پس، هر کس را که به ارتداد مشکوک بود برای «کشف حقیقت» به زیر شکنجه ببرد. کلیسا تنها برای گسترش مسیحیت نبود که سرزمین های دیگران را اشغال می کرد، تنها به خاطر مبارزه با کفر نبود که دگراندیشان را در سیاهچال ها به استنطاق می کشید و زیر شکنجه های وحشیانه از آن ها اعتراف دروغ می گرفت، کلیسا ثروت سرزمین های کفر و اشغالی را نیز طبق قوانین شرع مالک می شد و هر کس را که به مرگ محکوم می کرد، مایملک او را نیز صاحب می شد. در این تاراج جان و مال، فقط کلیسا، یعنی پاپ و انبوه بی شمار گله های شکمباره ی روحانیت کلیسای اروپا نبود که سود می بردند؛ شاه، نجبا، حقوقدانان، شاهزادگان و فرمانروایان ریز و درشت قلمروهای کوچک نیز در این غارت و جنایت شریک بودند. بنابراین کلیسا غیر از اجر اخروی که خدا و مسیح وعده داده بودند، اجر دنیوی نیز می برد. بقیه همین دلیل آن ها آماده بودند تا با تمام قدرت، از هر دو دنیای خود دفاع کنند.

اما این دفاع مستلزم وسایلی بود که باید هم صورتی موجه می داشت و هم ضمانت اجرایی قدرتمند. احکام شرع پایه قوانینی بودند که به همراه قوانین دیگر - که توسط حقوق دانان، مشاوران و سیاستمداران تدوین شده بود - نهادهای لازم حقوقی و قانونی را آن گونه که ضامن حکومتی ابدی باشد، تشکیل می دادند. در این نظام قضایی جدید، مجازات ها عامل مهم در حفظ نظم امور و تأمین امنیت منافع کلیسا و دولت بود؛ از یک طرف قوانین غیرقابل انعطاف و گریزناپذیر، و از طرف دیگر کیفرهای سخت و بی رحمانه. نظام قضایی جدید برای مجازات ها، از پیش پافشاری ترین رفتارها و هنجارهای اخلاقی خصوصی و اجتماعی مردم تا مخالفت های جدی و شورش ها علیه کلیسا، خدا و شاه را پیش بینی کرده بود. یکی از راه هایی که می توان دینامیسم این نظام مزبور و تبه کار مذهبی را شناخت، مطالعه در ادبیات خود آن ها، اعم از کتب مقدس، رساله ها و احکام فقهی و حقوقی و غیره است. از جمله این اسناد که شاید یکی از اسناد مهم و مرجعی مستقیم در این باره است، کتاب «روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید» است.

در این کتاب، نقش **دفتر مقدس** و ویژگی آن به عنوان مکانی ممتاز چنین ستایش شده است: «اینجا، به نحو اعجاب آوری مناسب ترین مکان برای نشان دادن توجه و تلاش عظیمی است که در **دادگاه عالی مقدس و تفتیش عقاید جهانی رم**، بطور نمونه وار، مشاهده می شود.» (۹)

پس از ستایش های پرطمطراقی که از اهمیت دادگاه های تفتیش عقاید و موفقیت های کشیش ها و مفتشین عقاید بزرگی مانند پدراف، فرانسسکو اوتابو (۱۰)، و به دام انداختن و مجازات کافرهای مثل «مولینوس مرتد شریر» (۱۱) شاهد می آورد، بخش های دیگر کتاب است که درباره روش کار در به دام انداختن گناهکاران، شهادت گرفتن، نقاشی کردن از چهره متهمانی که شاهد یا شهود دعوی در نقاطی دور هستند و رویه رو کردن آن ها با متهم ممکن نیست؛ شگردهایی که در ترسیم پرتره ها می توان به کار برد تا شناسایی متهم هرچه مطمئن تر صورت گیرد؛ و بسیاری نکات ظریف پلیسی که همه با جزئیات و دقت و سواس آمیزی، مو به مو، توضیح داده شده اند.

با مطالعه این کتاب، انسان احساس می کند که در دام شبکه مخوف و مرموزی گرفتار آمده که هیچ امیدی به رهایی از آن نیست. گویی عناصری شیطانی که همه رازهای انسانی را می شناسند، پیشاپیش همه روزن های نجات و تنفس را بسته اند و با منطق موزیانه و سمج خود فرد قربانی را خلع سلاح کرده و او را عریان در برابر خود قرار داده اند. چنین تلقین می شود که اگر آدم بخت برگشته ای، بهر دلیلی، به دام کلیسا بیفتد نجات او قریب به یقین غیرممکن است. انواع تمهیدها پیش بینی شده که متهم به زیر شکنجه برده شود. هیچ عذری، حتی نقص عضو یا هر ناتوانی جسمی دیگر سبب نجات قربانی نمی شود. در کتاب «روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید» انواع و اقسام عذرهای غیرقابل پیش بینی، پیش بینی شده، و انواع و اقسام تمهیدها آن ها را خنثی می کند. دست آخر آن که، قربانی بی گناه باشد. بی گناهان مصون از درد هستند، زیرا خداوند حافظ بی گناهان است. اگر قربانی در زیر شکنجه درد کشید و فریاد زد، نشان آنست که گناهکار است. کتاب «روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید» به مفتشین عقاید پیشاپیش این حکم را داده که خود می توانند رأساً هر فردی را بنا به تشخیص خود دستگیر کنند. کتاب در این مورد چنین راهنمایی می کند: «هنگامی که هیچ کس به منظور آگاهی **دفتر مقدس** اعلام جرمی ارائه نداده است، اما شایعه وجود دارد که در شهری یا مکانی، شخصی علیه **مسند مقدس** عملی انجام داده یا سخنی گفته، و اگر مفتش عقاید درباره آن شایعه، خاصه از طرف کسانی که مهم، محترم و در ایمان شان با تعصب بوده، شنیده باشد، در چنین مواردی اگر هیچ شکایتی ارائه نگردیده یا هیچ اتهامی اعلام نشده، اما فقط شایعه ای به **دفتر مقدس** رسیده که جرمی اتفاق افتاده، مفتش عقاید خود موظف است به عنوان نماینده **دفتر تفتیش عقاید**، جریان استنطاق را به ترتیب زیر یا مانند آن به عهده گرفته و آغاز کند...» (۱۲)

اگر کسی در چنگ **دفتر تفتیش عقاید** گرفتار می آمد، به ویژه اگر اتهام او ارتداد، جادو و از این قبیل بود، امید آن که دوباره آفتاب روشن بیرون را ببیند، غیرممکن بود. متأسفانه آمار دقیقی در دست نیست تا میزان باور نکردنی قربانیان کلیسا در طول آن قرون تاریک دانسته شود. اما برای آن که تصویری تقریبی از میزان قربانیان داشته باشیم، همین قدر بگویم که طی سه قرن از این حفت قرن، فقط نه میلیون زن به اتهام های مختلف قتل عام شدند (۱۳). جمع آوری آمار دقیق قربانیان، به دلیل پراکندگی و دوری شهرها از یکدیگر و همچنین دور بودن بسیاری از دهکده های کوچک از یکدیگر و شیوه نارسای خبررسانی، و در پاره ای مناطق فقدان شیوه های ارتباط گیری، اساساً ناممکن بود.

چه کسانی هدف **دفتر تفتیش عقاید** قرار می گرفتند؟ همه کس. چون جرم ها از بدگویی، توهین، دشنام، قماربازی، مشروب خواری، کفرگویی، افترا، هر نوع ناهنجاری اخلاقی، پیراهن سینه باز پوشیدن (در مورد زنان)، رفتار اغواکننده داشتن (در مورد زنان) گرفته تا اقدامات جدی تر مانند عصیان علیه کلیسا یا دولت - به صورت فردی یا جمعی - را در برمی گرفتند.

دفتر تفتیش عقاید برای هر یک از جرم‌ها، مجازات‌های معینی نیز داشت. مثلاً برای قماربازان گردن یا یقه فلزی پی بود که بر آن ورق بازی، تاس و پیپ‌های بزرگی از فلز یا چوب سنگین آویزان بود که به دور گردن قربانی انداخته می‌شد و او را در معابر و میدان‌های شهرها، در معرض دید مردم قرار می‌دادند، و اوپاش را آزاد می‌گذاشتند تا آن‌ها را تحقیر کرده، دشنام داده و آزار کنند (۱۴). یا مجازات مشروبوخواران، که عبارت از بشکه‌چویی آنگوری بود که بر دوش‌های قربانی می‌گذاشتند و او را در میدان عمومی شهر یا معابر پر رفت و آمد قرار می‌دادند تا مورد تمسخر و تحقیر رهگذران واقع شود. این نوع بشکه چون قسمت پایین آن باز بود، قربانی می‌توانست بایستد و با تا محدوده معینی راه برود؛ اما نوع دیگر آن که قسمت پائین آن بسته بود، بشکه را از مدفوع و مایعات متعفن پر می‌کردند و قربانی را داخل آن قرار می‌دادند. این دو نمونه و دهها نمونه دیگر، بیشتر برای تحقیر و توهین قربانیان ابداع شده بود و از جمله شکنجه‌های روانی بود و نه شکنجه جسمی (۱۵). اما انواع دیگر شکنجه که بیشتر شکنجه جسمی بود، آن قدر شیطانی و خبیثانه بودند که انسان در می‌ماند چگونه ممکن است کسی یا کسانی تا این حد مرزهای سعیت و بربریت را در نوردیده باشند. تنها پاسخی که می‌توان برای آن داشت، آن که اینها روش‌های مختلف مجازات مرگ در وحشیانه‌ترین شکل و با دردناک‌ترین رنج ممکن بوده‌اند، اگر چه وسایل و روش‌های شکنجه از وسایل و روش‌های مجازات مرگ کاملاً متفاوت و مجزا بودند. من فقط دو نمونه از وسایل شکنجه و یک نمونه از مجازات مرگ را مثال می‌زنم تا تفاوت آن‌ها را خود ارزیابی کنید:

۱- گلابی: «نام این وسیله از شکل آن گرفته شده. هنگامی که بسته است شبیه گلابی است» (۱۶). یک گلابی فلزی را در نظر بگیرید که از طول به سه یا چهار قاچ تقسیم شده و در بالا، یعنی سر گلابی، یک پیچ بزرگ تعبیه شده که با چرخاندن آن قاچ‌های گلابی یا قسمت‌های جدا شده را از هم باز می‌کند، به نحوی که می‌توانند تا حداکثر ممکن از هم فاصله بگیرند. «این وسیله در دهان، یا مقعد مرد قربانی و آلت تناسلی زن قربانی با فشار وارد می‌شود. بعد این وسیله در داخل عضو قربانی به تدریج باز می‌شود و درد به شدت ویران‌کننده‌ای بوجود می‌آورد» (۱۷). این شکنجه بیشتر کیفر زنان و مردانی بود که به اصطلاح متهم به روابط جنسی با مجارم یا با شیطان داشتند.

۲- شلاق زنجیری با ستاره‌های آهنی: این وسیله تشکیل شده از چند رشته زنجیر آهنی که در انتهای هر رشته زنجیر یک ستاره آهنی با میخ‌های تیز آویزان است. «کاربرد این شلاق به سادگی قابل فهم است، اما اثر ویران‌کننده آن شاید چندان روشن نباشد. زخم‌هایی که این شلاق به جا می‌گذارد، قابل مقایسه با انواع شلاق‌های دیگر نیست. قسمت‌هایی از بدن قربانی با هر ضربه این وسیله بشدت پاره و جدا می‌شود» (۱۸).

این دو نمونه از شکنجه‌ها، نمونه‌های نسبتاً ملایم از شکنجه‌هایی بودند که در آن قرون سیاه اعمال می‌شد. دهها نمونه دلخراش و هولناک دیگر هستند که برخی از آن‌ها بی‌تردید کشنده‌اند، و من آگاهانه آن‌ها را مثال ندم، زیرا شنیدن آن‌ها واقعا تحمل‌ناپذیر است.

روش‌هایی که به وسیله آن‌ها مجازات مرگ را اجرا می‌کردند، به مراتب هولناک‌تر هستند و من تنها یک نمونه از آن‌ها را در اینجا می‌آورم، اما این به این معنا نیست که از این بربریت بی‌اطلاع باشیم، برعکس باید از آن‌ها اطلاع درست و دقیق داشت:

گاو فالارید: این وسیله اعدام بسیار ساده است. یک گاو فلزی تو خالی است که در پهلوئی آن درچه‌ای تعبیه شده تا بتوانند قربانی را در شکم گاو قرار دهند، پس از این کار زیر شکم و اطراف گاو را آتش می‌افروختند و قربانی به تدریج در آن می‌پخت و می‌مرد. گفته‌اند که طنین فریادهای قربانی مانند نعره‌های گاو بوده است (۱۹).

کلیسا برای برقراری این نظام شکنجه، مثل هر دستگاه قدرت مدار دیگر، دلایل بسیاری که ساخته و پرداخته روحانیت والا مقام آن بود، داشت. مقامات و کارگزاران کلیسا به همراه مقامات و کارگزاران دولت، در توجیه و اعمال تبه‌کاری‌های خود نظریه‌های رنگارنگ حقوقی، اجتماعی و به ویژه مذهبی و اخلاقی داشتند. حقوقدانان، قاضی‌ها، کشیش‌ها، سیاستمداران و انبوه تحصیل‌کردگان جیره‌خوار کلیسا و دولت، نظریه‌پردازان نظام شکنجه بودند. یکی از این نظریه‌پردازان برنارد دلاروش فلاوین (۲۰)، حقوقدان قرن هفدهم فرانسه بود. او که تلاش می‌کرد هماهنگی میان قانون و جامعه را در شکل موجود آن موجه جلوه دهد، یک قطعه موسیقی را مثال می‌زد که چگونه سازهای مختلف با صداهای مختلف می‌توانند بوسیله یک آهنگساز نواهای شیرین، دلنشین، زیر، بم، تند و ملایم تولید کنند و در مجموع هماهنگ و خوشایند باشد. او برای آن که منظور خود را روشن‌تر کرده باشد، به استعاره متوسل می‌شود: «جراحی که (فقط) ترحم می‌کند، و قطع نمی‌کند، جراحی را غیرقابل‌علاج می‌سازد؛ پدر دلرحم، فرزند خود را اصلاح‌ناپذیر بار می‌آورد؛ همین‌طور است قاضی مهربان که فساد را تغذیه می‌کند و گسترش می‌دهد، و به قوانین و شأن عدالت خیانت می‌ورزد» (۲۱).

این کلمات آیا آشنا نیستند؟ مقامات جمهوری اسلامی بارها و بارها این استعاره‌ها را بکار برده‌اند. فرمان خمینی را در مورد قتل عام زندانیان سیاسی بیاد دارید؟ «رحم بر مجاریب ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند اشداعلی‌الکفار باشند» (۲۲).

نظام‌های سرکوب همیشه برای جنایت‌های خود دلایلی دارند، اما نظام‌های مذهبی به علت آن که باور دارند که قباله رسالت هدایت بشریت از جانب خدا به آنها سپرده شده، کاربرد خشونت را به مثابه اجرای حکم الهی و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، و کوشش دارند که آن را به آسمان، و در واقع به مرجعی غیرقابل دسترس و واهی، احاله کنند. در کتاب «روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید» می‌خوانیم که: «شکنجه روشی است برای کیفر، و توسط آنان که عاشق عدالت هستند یافت

شد تا حقیقت، کشف و دانسته شود» (۲۳). و از آن جا که تزویر ذاتی مذهبی است، برای مبرا ساختن خود از ارتکاب جنایت، چنین می گوید: «دستی که شمشیر را می گیرد، در حقیقت نه دست آدمی، که دست خداست؛ نیز آدمی نیست، که خداست که بر و برگ می سوزاند، به چرخ می بندد، سر از تن جدا می کند، اندام را می شکافد و می کشد...» (۲۴). در رابطه با شکنجه، سه ویژگی را در قرون وسطا شناخته اند:

- ۱- نهادینه شدن و مدون بودن شکنجه؛
- ۲- شرکت روحانیت در شکنجه؛
- ۳- طول مدت و وسعت پدیده شکنجه» (۲۵).

حالا برویم به سراغ یک نظام مذهبی دیگر در دوران خود ما؛ جمهوری اسلامی ایران. داستان شکنجه در جمهوری اسلامی ایران از مقوله دیگری است. شکنجه در جمهوری اسلامی ایران، ضمن آن که از میراث گذشته این نکتت بشری سهمی برده، اما قواعد و روش های ویژه خودش را دارد. چند عامل است که در این ویژگی - هنگامی که درباره شکنجه در جمهوری اسلامی ایران صحبت می کنیم - باید در نظر گرفته شود.

اولین و چه بسا مهم ترین عامل، عامل مذهب است. اگر قرآن را از نقطه نظر یک مسلمان معتقد نگاه کنیم، باید آن را به عنوان مجموعه ای از احکام و فرامین خدا، یعنی معتبرترین و بنیادی ترین منبع احکام فقهی و حقوقی، و همچنین تعالیم اسلامی بپذیریم. سرچشمه قوانین فقهی و حقوق قضایی اسلام از قرآن آغاز می شود، و سپس به سنت و مباحث و اصول دیگر گسترش می یابد. قرآن، اما، به ویژه و همواره منبع و بنیاد حقوقی باقی می ماند و «عدالت اسلامی» همچنان از آن الهام می گیرد. احکام قرآن، به دلیل آن که باور بر این است که کلام خداست، احکامی ازلی ابدی و بلا تغییرند. احکامی هستند برای تمام اعصار و تمام رنگ ها و تمام نژادها. در این کتاب «آسمانی»، یک موضوع سرتاسری وجود دارد که به کرات در آیه های مختلف و با تعبیر مختلف تکرار می شود و آن هشدار به کافران است، به آنان که کلام خدا را باور ندارند و آن را تنها «افسون و سحر» همچون سحرهای پیشینیان» (۲۶) می دانند، و وعده کیفرهای شدید در این دنیا، و به ویژه عذاب الیم در آن دنیا. یکی از آیه های قرآن که مجازات های زمینی، یعنی در یک حکومت اسلامی، در مورد دشمنان، اسلام را به روشنی از هم متمایز می کند، و آن سنگ بنای نظام جزایی جمهوری اسلامی است، آیه ۳۳ از سوره مائده است که می گوید: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فساد کوشند در زمین جز این نباشد که آن ها را به قتل رسانند یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند یا با نفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز به عذابی بزرگ معذب خواهند بود» (۲۷). در پرتو این آیه می توان دریافت که جمهوری اسلامی ایران طی بیست و هفت سال گذشته با عملکرد خود ثابت کرده که در حوزه های اجتماعی، فرهنگی، علوم، دانش، آموزش و به ویژه در حوزه های حقوق انسانی و قضایی یکی از پیروان مومن، متعصب و انعطاف ناپذیر احکام قرآن است.

دومین عامل، عامل سیاست است. با توجه به این که ترسیم خط مرز معینی میان دیانت و سیاست در اسلام، و به ویژه مذهب شیعه، به دلایل مختلفی دشوار است، اما با وجود این می توان به طور کلی تمایز میان این دو حوزه را در پاره ای جاها مشاهده کرد. به طور مثال تفاوت برخورد رژیم با گروه ها و سازمان های سیاسی مسلمان مثل مجاهدین، فرقان، آرمان مستضعفان، طرفداران شریعتی، طرفداران شریعتمداری، و به طور کلی همه مسلمان ها از یک طرف و مارکسیست ها از طرف دیگر. یا برخورد آن ها با تمام گروه ها و سازمان های اصلاح طلب تحت عنوان «خودی ها» از یک طرف، و برخورد با «غیرخودی ها» از طرف دیگر. این دو نوع برخورد متفاوت، بیشتر برخوردی سیاسی است تا برخوردی مذهبی، در این دو نوع برخورد گوناگون، آن ها عمدتاً با ارزیابی های سیاسی است که روش خود را در برابر هر یک از این گروه ها و سازمان ها، چه در زندانی، چه در جریان بازجویی و شکنجه، و چه در دادگاه ها، و به ویژه احکام صادره، تنظیم می کنند. البته باید اضافه کرد که برخورد رژیم با برخی گروه های سیاسی با ایدئولوژی اسلامی، عامل مذهبی نیز علاوه بر عامل سیاسی دخالت دارد. بنابراین، این دو عامل مذهب و سیاست، دلایل و انگیزه های لازم و کافی به عاملان و آمران اجرای احکام خدا می دهد تا همه آن فرقه های گمراه را، که در قرآن از آن ها به نام های زانکاران، بیماردلان، گنه کاران، تکذیب کنندگان، گمراهان، کافران، منافقان، سرکشان و غیره یاد می کند، به صراط مستقیم هدایت کنند یا از روی زمین بردارند.

نهادی که مسئولیت رتق و فتق این امر مهم و حساس، یعنی نظامی قضایی حکومت اسلامی را به عهده دارد، تشکیل شده از مشتی حکام شرع که از حوزه های مذهبی یک سره به دادگاه های مختلف نظام قضایی رژیم گسیل شده اند تا بر سر حیات و هستی انسان ها تصمیم بگیرند. این حکام شرع که با توجه به خاستگاه اجتماعی شان، با اندک سواد ابتدایی به حوزه ها رفته و پس از چند سالی به افتخار کسوت آخوندی نائل شده اند، در موقعیت جدید ناگهان خود را در بستر عینی بهشتی می یابد که خدا وعده آن را در آخرت به آن ها داده بود. بنابراین، حالا که بهشت برین بر روی زمین تحقق پیدا کرده، بگذار جنم را هم در همین دنیا بنا کرد.

در سوی دیگر، نظام امنیتی رژیم اسلامی است که بخشی از آن از ارادک و اوباش و باج بگیران، و بخشی از زندانیان مذهبی رژیم گذشته، عناصر نسبتاً تحصیل کرده مذهبی طبقه متوسط سنتی، یا کسانی که هم زمان با شغل خود تحصیل کرده، دیپلمی گرفته و تجربه کسب کرده اند، به علاوه کسبه بازاری، لومپن ها، عناصر بی ریشه و به طور خلاصه از اقشار پائین مذهبی سنتی و عقب مانده جامعه تشکیل شده، که در رابطه نابرابر جلا و قربانی، ناگهان در جلد جلا احساس وجود و غرور می کنند. ملغمه این گروه های اجتماعی، تحت تعالیم مذهبی و آموزش های نظامی نسبتاً سازمان یافته، شبکه نظام شکنجه را تشکیل می دهند. از ترکیب چنین عناصری، با توجه به قدرت و اختیاراتی که در دست دارند، توقع دارید جز فجایعی که به وجود آوردند، بوجود بیاید؟ آن ها، همانطور که بارها و بارها گفته اند، و در عمل نیز ثابت کرده اند، قانون و احکام ویژه

خودشان را دارند. از هیچ قاعده و قانون موجود، چه ملی و چه بین المللی پیروی نمی کنند، چون آن ها خود را از طایفه حق می دانند.

حاکم شرع، بازجو و شکنجه گر حکومت اسلامی با همه همپالکی های دیگر خود در نظام های دیگر، تفاوت می کند. همزاد ها و جفت های او را تنها می توان در قرون وسطا یا در امپراتوری عثمانی یافت. شکنجه گر حکومت اسلامی، بر خلاف شکنجه گرهای دیگر، هم به خاطر ایمانش شکنجه می کند و هم به خاطر حفظ حکومت اسلامی. شکنجه کردن برای او شغل نیست، بلکه امری مقدس، انقلابی، جهاد برای تحکیم و گسترش رسالت پیغمبر اسلام، هدایت گمراهان، نابودی کافران، فریضة دینی، و خلاصه یک واجب شرعی است. او بیشتر برای آخرتش شکنجه می کند. در واقع او، توشه آخرتش را فراهم می آورد.

اما این حرف، البته، به این معنا نیست که او ضرورتاً ریاضت کش یا پرهیزگار هم هست. نه. جهان پر از تضادها و تناقض هاست. همین مسلمان مؤمن که در راه خدا و برقراری «عدل علی» شکنجه می کند، و حتی پیش از شکنجه کردن وضو می گیرد و به نماز می ایستد، و پیمان خود را هر بار که در برابر قبله می ایستد با خدای خود تجدید می کند، و آنقدر نجیب است که اگر می خواهد یک قربانی زن را به اتاق شکنجه ببرد، سر ترکه ای، خط کشی یا مدادی را به دست او می دهد و سر دیگرش را خود می گیرد که با نا محرم تماس نگیرد. مبادا که معصیت کرده باشد، اگر در جریان بازجویی لازم شود تجاوز هم می کند؛ اگر پایش بیفتد زنا هم می کند؛ حتی ممکن است به متهم جوان مردی هم تجاوز کند. اما همه این ها وقتی در راه خدا و اسلام، و با نیتی پاک انجام شود، خب، راه هایی هم وجود دارد که از دفتر گناهان او شسته شوند. اسلام برای پاک کردن هر گناهی راهی دارد. همان طور که قانون الهی می گوید با کنیز خود نمی توان ازدواج کرد، اما اگر ابتدا او را آزاد کنی، بعد می توانی با او هر کار که مایل باشی انجام دهی! همانگونه که باکره را نمی توان اعدام کرد، اما اگر ابتدا از او ازاله بکارت کنی، بعد می توانی او را اعدام کنی! همانطور که صغر سنی را نمی توان اعدام کرد، اما اگر او را تا سن قانونی در زندان نگهدارید، بعد می توانید او را اعدام کنید!

آموزش های قرآن و اسلام اینها هستند. کارگزاران نظام اسلامی از این فماش اند، و اینها هستند که وعده عدالت اسلامی و برقراری حکومت «عدل علی» را می دادند، و می دهند.

نهاد قضایی جمهوری اسلامی ایران، اگرچه مانند کلیسای قرون وسطا کتاب دستور العمل شکنجه ندارد، اما قرآن یکی از منابع الهام بخش است که می تواند مورد استفاده قرار بگیرد. مهم آن است که شرایط جهنم را برای مخالفان جمهوری اسلامی بوجود آورد - همانطور که در قرآن توصیف شده: آیه «[آری] جهنم [از دیر باز] کمینگاهی بوده(۲۱) [که] برای سرکشان بازگشتگاهی است(۲۲) روزگاری دراز در آن درنگ کنند (۲۳) در آنجا نه خنکی چشند و نه شربتی (۲۴) جز آب جوشان و چرکابه ای (۲۵) ... پس بچشید که جزء عذاب هرگز [چیزی] بر شما نمی افزایم(۲۸) (۲۹)».

و به این ترتیب بر جان و مال و ناموس مردم هجوم آوردند و هرچه از تبه کاری و جنایت می شناختند و آموخته بودند، در عمل پیاده کردند.

با این حال، پس از چند سال، با یأس و خشم از خود سؤال کردند که چگونه است که حتی سخت ترین شکنجه ها، و وحشیانه ترین رفتارها و زنجیره پایان ناپذیر اعدام ها و کشتارها، آن ها را باز نمی دارد و همچنان مغل ما هستند. تصمیم گرفتند که مشکل را از ریشه حل کنند. و باین ترتیب، خمینی فرمان قتل عام زندانیان را صادر کرد.

امروز پس از هیجده سال که از آن فاجعه دردناک می گذرد، حکومت اسلامی همچنان در تلاش پنهان کردن و محو کردن آثار جنایاتشان هستند. آیا همین امر خود، فاش ترین شهادت بر دروغ و کذب بودن قرآن شان نیست؟ اگر آن جان باختگان همان کفاری بودند که در قرآن حکم به قتل آنان داده شده، اگر آنان همان محارب هایی بودند که خمینی در فرمانش از آدم کشان خود می خواهد که «با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب»(۲۹) نمایند، پس چرا برای پنهان کردن آن بهر حربه و دسیسه ای متوسل می شوند؟ تبه کاری ها، همه، در نهان صورت می گیرند، و تبه کاران درست به دلیل آگاهی به سرشت تبه کارانه اعمال شان، از آشکار شدن آن ها می هراسند.

جمهوری اسلامی ایران هر روز بیش از پیش در گنداب و مرداب جنایت ها و مفسد خود فرو می رود. آن ها هنوز برای مشکل زندان ها به دنبال راه حل هستند. در چند سال اخیر، شاهرودی رئیس قوه قضاییه رژیم، سخت تلاش می ورزد تا مشکل زندان ها را به شیوه ای دیگر، اما با همان هدف همیشگی جمهوری اسلامی ایران، حل کند. یعنی نابود کردن خود مشکل، یعنی محو صورت مساله. شاهرودی با طرح پروژه ای به نام اصلاح زندان، در چند سال اخیر به مناسب های مختلف، در جاهای مختلف و در برابر مسئولان محافل مختلف درباره این مساله صحبت کرده است. حتی برای نمایندگان حقوق بشر برای فریب آن ها. به همین جهت، یعنی به جهت آن که هر جا بنا به مصلحتی سخن گفته، حرف های متناقضی زده است. سال گذشته گزیده ای از صحبت های او، که لابد باید نغزترین صحبت او باشد، در جزوه ای به نام «چرا حبس؟»، در ایران منتشر شد. مطالعه این جزوه از این نظر اهمیت دارد که نشان می دهد که جمهوری اسلامی ایران پس از ۲۷ سال حکومت، به علت فساد، دزدی، چپاول و غارت ثروت ملی، نادانی و بی کفایتی در مملکت داری، هنوز در حل مسائل ساده حقوقی و قضایی کشور درمانده اند، و اکنون که تظاهر به حل آن می کنند، همچنان همان راه حل های عشیره ای احکام قرآن را پیشنهاد می کنند. مرور برخی از نظرات رئیس قوه قضایی حکومت اسلامی خالی از فایده نیست. درباره حقوق بشر چنین اظهار لحن فرموده اند: «چند ضربه شلاق وحشیگری است، اما تمام جامعه را به آلودگی و فساد کشیدن، حفظ حقوق بشر است؟ این که با حقوق بشر منافات دارد و هیچ فلسفه و فردی آن را قبول نمی کند. کدام منطق و عقل قبول می کند که ما چند ضربه شلاق را چون به ظاهر خشن است، نزنیم، اما بپذیریم که همه جامعه آلوده شود؟ تمام مجازات های اسلامی ما از نظر حقوق بشری قابل دفاع است»(۳۰). این حرف ها را در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۷۹ در «دیدار با اعضای ستاد حقوق بشر» گفته است. در جای دیگری دوباره ایشان درباره حقوق بشر فرموده اند: «ترجیح مجازات های بدنی از نظر حقوق بشری قابل اثبات است، خیلی بهتر از مجازات زندان است که امروز در دنیا معمول است، چون زندان ضربه به روح زندانی و خانواده اوست

و این خود خلاف حقوق بشر است» (۳۱). حاج آقا هم تعریف جدیدی درباره حقوق بشر ارائه فرموده اند و هم دستورالعمل حقوق بشری به جهانیان پیشنهاد می کنند. حالا به پیشنهاد حاج آقا در مورد اصلاح سیاست زندان توجه کنید: «نگرش اسلام به زندان و زندانی به استثنای بعضی از جرایم که خیلی نادرند و معمولاً در متن اسلام برای آن ها حکم زندان مقرر نشده، بل که مجازات های خیلی سخت و سریعی در نظر گرفته شده است، نگاه تربیتی و مراقبت است» (۳۲). توجه کردید: «مجازات های سخت و سریع» در این یکی اظهار نظر منظورش را صریح بیان می کند: «یکی از فلسفه ها این که اسلام زندان را کیفر قرار نداده، همین است. اسلام مجازات را - اعدام یا شلاق یا محرومیت - بر شخص بزهکار قرار داده است و به دیگران تسری پیدا نمی کند» (۳۳). این سخنان را «در همایش جایگزین حبس»، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ اظهار فرموده اند!

در مورد مشخصاً شکنجه عقیده دارد: «این یک بحث لفظی است که می گویند مجازات بدنی و شلاق و... قرون وسطایی است» (۳۴). در جای دیگر همین معنی را گسترش می دهد: «می گویند مجازات بدنی شکنجه است، این طوری نیست. این تشابه لفظی است. باید فلسفه آن را و فلسفه قصاص و ابعاد ارزشی آن را، ارزش دنیایی و بشری نه، ارزش آخرتی آن را تشریح کرد» (۳۵). طبق نظر حاج آقا شکنجه ارزش آخرتی دارد. اما نمی گوید ارزش آخرتی به شکنجه گر می رسد یا به قربانی. شاید هم به هر دو، چون شکنجه گر، شکی نیست که اجر می برد، اما در عین حال گفته شده که درد کشیدن و رنج بردن هم گناهان را سبک می کند. به این معنی فرد گناهکار با شکنجه شدن بیشتر، گناهانش می تواند به صفر برسد! اما نکته مهمی که باید به آن توجه داشت اینست که آنچه شاهرودی می گوید در مورد زندانیان عادی و زندان های غیرسیاسی ایران است. و وقتی این نکته را دانستیم هولناک بودن ماجرا تا حدودی روشن می شود. او برای حل مشکل زندان های عادی، یعنی پائین آوردن آمار زندانیان عادی و در نتیجه پائین آوردن هزینه زندان ها راه حل کشتن و اعدام را پیشنهاد می کند. با توجه به این نکته، آن وقت می توان سیاست جمهوری اسلامی ایران را در مورد زندانیان سیاسی به راحتی درک کرد. این نظام زندان و شکنجه و کشتار، پیش تر نیز چنین سیاستی را در مورد زندانیان سیاسی به اجرا گذاشت. کشتارهای سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ را فراموش نکنیم. آیا باید دست روی دست گذاشت و دوباره به این حکومت جنایت، چنین فرصتی را داد؟ یا می توان این فرصت را از او گرفت، پیش از آن که دست به اقدام بزند. فرانسیسکو گویا، نقاش بزرگ اسپانیایی گفته است: «خواب خرد هیولا می آفریند».

جهان ارتجاع با تمام قدرت در حال تعرض است. دولت های ظلم و ستم هر روز مجهزتر و ورزیده تر می شوند؛ نظام شکنجه در اکثریت کشورهای جهان به روشی سیستماتیک تبدیل شده. هر روز روش های جدیدتر ابداع می شود، و با رشد تکنولوژی، ابزار و وسایل جدیدتر شکنجه تولید می شود. دانش پزشکی و روانشناسی برای سنجش مقاومت جسمی و روانی قربانی، و به ویژه نقاط ضعف روانی قربانی بطور فردی، به کمک نظام شکنجه آمده است. نظام شکنجه، مانند نظام سرمایه داری، توسط ایالات متحده آمریکا به تدریج به سمت جهانی شدن حرکت می کند. ایالات متحده آمریکا نه تنها کنوانسیون ژنو، بلکه اعلامیه های بین المللی دفاع از حقوق بشر و پیمان نامه های سازمان ملل علیه شکنجه را زیر پا گذاشته و خود قوانین جدیدی برای شکنجه تدوین می کند. با انتقال قربانیان «مبارزه با تروریسم» به هر کشوری که صلاح می داند، یک شبکه جهانی شکنجه بوجود آورده است. اسرائیل به عنوان یک دولت یهود، هرچه خشن تر از پیش همچنان به کشتار و شکنجه فلسطینی ها و اعراب ادامه می دهد، و می رود تا در منطقه خاور میانه، با سیاست تهاجمی جدیدش از سیاست جنگ و اشغال آمریکا پیروی کرده و شریک سیاست او شود.

با این اوضاع و احوال نه چندان امید بخش، تصور می کنم که روش های همیشگی ما دیگر کهنه شده و کارایی ندارند. تاکتیک «دشمن دشمن من، دوست من است» - که سوی دیگر «هدف وسیله را توجیه می کند» است - شیوه ای که تلاش می شود به عنوان مبارزه مردم ایران جا زده شود، شیوه ای مردود، مذموم، منفور و محکوم به شکست است. آیا باید خون همه آن گل های عطراگین را که به دست دژخیمان حکومت اسلامی پریر شدند، هدر رفته دانست و فراموش شان کرد؟ آیا گردهمایی هایی از این قبیل، برای مقابله با این نیروهای تبه کار کافی است؟ قتل عام سال ۶۷ باید تبدیل به یک فاجعه ملی شده، و وجدان سیاسی، اجتماعی، انسانی و اخلاقی هر ایرانی را اشغال کند. بهایی که هزاران برومند در زندان های جمهوری اسلامی ایران، با مقاومت و با تحمل شکنجه های وحشیانه، و سرانجام با جان خود نثار آزادی کردند، چگونه ممکن است فراموش شود؟ این دین سنگین که باید بر دوش های یکایک ما سنگینی کند، چگونه باید بازپرداخت گردد؟

این دین، این درد و اندوه جانکاه که پس از کشتار سال ۶۷ در جان بازماندگان آن جنایت نشست، در لابلای بسیاری از خاطرات زندانیانی که از آن واقعه جان بدر برده اند، موج می زند. کافی است که این خاطرات را با کمی تامل بخوانیم. اندوه سنگین واژه ها گاه تاب آوردنی نیستند. مثلاً به این جمله ساده ف. آزاد دقت کنید: «زندان آینده گذشته و توشه آینده من است». جنایتی که جمهوری اسلامی مرتکب شده فقط محدود به دوره زندان و شکنجه زندانیان ما نیست. آثار آن روزها و شب های پایان ناپذیر ترس، دلهره، درد، شکنجه، تحقیر، توهین، انتظار، و تماشاگر دست بسته رنج و مرگ دوستان و رفقای خود بودن، مثل عضوی از وجود انسان تا پایان عمر همراه قربانی می ماند. پس از آزادی هم، از این کابوس ها رهایی ممکن نیست.

«نه زیستن نه مرگ» عنوان کتاب چهار جلدی ایرج مصداقی که همه می شناسید، تنها به شرایط تعلیق میان مرگ و زندگی در زندان، به شرایط تعلیق و اضطراب آور میان سلول و شکنجه گاه بر نمی گردد؛ این عنوان، به نظر من، همچنین به شرایطی برمی گردد که بازماندگان فاجعه سال ۶۷ از آن پس، در آن بسر می برند. ایرج مصداقی با انتخاب این عنوان، قلب چیزی را نشانه گرفته که هستی خود را در آن معنی می کند و به آن معنی نیز می بخشد.

همین معنی را، هرمز متقی با زبان دیگری در نوشته خود به نام «زندگی پس از سال ۶۷» به آن اشاره می کند. می گوید: «این [بودن] از مفهوم [زندگی] یعنی نه - مرگ، می گریزد - زندگی مرده است و تو هستی. تعداد اندکی از زندانیان که آزاد شدند خود را یکسره به خاطره آنان که کشته شدند سپردند، مبادا که فراموش کنند که در زندان جمهوری اسلامی چه گذشت، مبادا به «زندگی» برگردند...» (۳۶) او در جایی در نوشته اش از خود سؤال می کند: «پس از سال ۶۷ چگونه به زندگیت ادامه خواهی داد؟ این که در تخیل ناباورانه آن کس که کشته شد تو به زندگیت ادامه می دهی ستایش مرگ یا مجیز مردگان نیست. واقعیت اینست که تو با آنان یک بار کشته شدی و در تخیل آنان در لحظه مرگ شرکت کردی. این «زندگی» با همه مفاهیم متعارفش دیگر وجود ندارد. اطلاق نام «زندگی» به آنچه پس از ۶۷ به آن ادامه خواهی داد، تنها به خاطر اینست که هنوز کلمه مناسب تری پیدا نمی شود» (۳۷).

بنابراین برای این «بودن»، برای «زندگی» خود باید معنی مناسبی جست و جو کنیم. و این معنی، تنها در شیوه زندگی ما، و مقصود و محتوای این زندگی، این که برای تغییر این جهان ظلم چه می کنی، نهفته است. در کتاب ایرج مصداقی، «نه زیستن نه مرگ» صحنه عجیبی توصیف شده که من هر بار آن را مرور کرده ام تا به دست داده ام؛ زمستان است و پس از کشتار سال ۶۷ به اوین منتقل شده، توالی بند گرفته، و ایرج مصداقی با یک ابر گنده و آستین های بالا زده، دستش را تا بازو در سوراخ توالی فرو برده و به قول خودش، «آن را چندین بار محکم به حالت تلمبه، بالا و پائین» می برد. سپس ادامه می دهد «بعد از چند بار تکرار این عمل، به یکباره هرچه در سطح توالی شناور بود، فروکش می کرد. من می ماندم و دستی پر از مو که به شدت به مدفوع آغشته بود! اوین از آب چشمه و چاه استفاده می کند و به ویژه در سرمای زمستان، سردی آب کشنده است. هر بار به سختی دست هایم را می شستم. استخوان هایم به شکل دردناکی تیر می کشیدند. [اما] این کار را با لذت تمام انجام می دادم. بچه ها تمامی سرمایه ام بودند که روزی سر به هزاران می زند و حالا بسیاری شان را از دست داده بودم. خود را مانند تاجری ورشکسته می دیدم. احساس عجیبی داشتم. حالا حتی مدفوع دوستان زنده مانده ام نیز برایم عزیز بود و دوست داشتنی! کسی نمی دانست چرا این قدر به انجام این کار اصرار دارم و آن را به کسی دیگر وانمی گذارم. من به لحاظ روحی خودم را تخلیه می کردم و از بار فشارها می کاستم» (۳۸).

در صحنه دیگری از کتاب ایرج مصداقی، روزهای بازدید گالیندوپل است، و با همه فضای تهدید آمیزی که زندانیان ها به وجود آورده اند که زندانیان مطلبی درباره شرایط زندان به بازرسان نگویند، آن ها تصمیم می گیرند که «در صورت پیش آمدن امکانی، مسایل خود را مطرح» کنند. عاملی که پشت چنین موضع استواری قرار دارد اینطور توضیح داده می شود: «در واقع ما زنده بودن مان را مدیون کسانی بودیم که رفته بودند... اگر آن ها استواری نشان نداده بودند، معلوم نبود ما زنده بمانیم. اگر موضع بالای زندان نبود، ما مجبور بودیم با خفت و خواری و ننگ همکاری اطلاعاتی و ... زنده بمانیم نه با پذیرش یک انزجارنامه خشک و خالی» (۳۹).

فقط درک فروتنانه ای چنین، از بهای سنگینی که آن جان باختگان پرداختند، می تواند انگیزه کافی برای پرداخت این دین باشد.

«کبوتران طوقی بر دارها شان می رقصیدند و دارکوبان به دارشان رشته می کوبیدند» (۴۰).

این شعر که یکی از ده ها و شاید صدها شعری است که توسط یکی از آن جان باختگان سروده شده، بی آن که نام خود را پای آن بگذارد، توصیف آن تبه کاری افزون بر تبه کاری جانمایی است که ایرج مصداقی در کتابش به آن اشاره می کند: «بعدها شنیدم پاسداران گاه برای این که زودتر مراسم اعدام پایان یابد و به سری بعدی برسند، با همه سنگینی بدنشان از پاهای قربانیان آویزان می شدند» (۴۱).

هزاران غنچه، هزاران گل نوشکفته، هزاران گل عطراگین به دست دژخیمان پریز شدند. چگونه می توان این گل های رنگارنگ و خوشبوی گلستان ایران را فراموش کرد؟ باغ ایران تاکنون به خارستان بدل شده، با ماست که آن را به گلستان تبدیل کنیم.

پانویس ها :

- ۱- Edward piters
- ۲- Torture, expauded edition, 1996, University of Pennsylvania press
- ۳- Ulpian حقوقدان قرن سوم
- ۴- John Heath تاریخ نگار حقوق در قرن بیستم
- ۵- اولپیان، به نقل از شکنجه اثر ادوارد پیترز.
- ۶- میثاق سازمان ملل علیه شکنجه و سایر اعمال یا کیفرهای خشن، غیر انسانی یا خفت بار، مصوبه ۱۹۷۵، به نقل از شکنجه اثر ادوارد پیترز.

7- Primo Levi

- ۸- شکنجه، ادوارد پیترز
- ۹- روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید (تألیف آلدو میگیورینی، ۲۰۰۰، ایتالیا)، به نقل از:

Torture- Inquisition-Death Penalty, Lilli Editore چاپ، (Aldo Migliorini)

۱۲- روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید، به نقل از: Torture- Inquisition- Death Penalty

۱۳ - فیلم مستند Burning Times بقیه کارگردانی Danna Read

۱۴ - روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید، Death Penalty به نقل از: Torture- Inquisition-

۱۵ - Torture- Inquisition-Death Penalty، آلدو میگلوریونی.

۱۶ - همان. ۱۷ - همان. ۱۸ - همان. ۱۹ - همان.

20 – Bernarl de La Roche Flavin.

۲۱- برنارد دولاروش فلاوین، Trewe Livres به نقل از Tortured Subjects اثر لیزا سیلورمن Lisq Silver,qn

۲۲- نامه یا در واقع فرمان خمینی در مورد اعدام مجاهدین، به نقل از خاطرات حسینعلی منتظری، ناشر شرکت کتاب، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۹.

۲۳ - روش کار دفتر مقدس تفتیش عقاید، Death Penalty به نقل از: Torture- Inquisition- آلدو میگلوریونی.

۲۴ - همان.

25 - Torture- Inquisition- Death Penalty

۲۶ - قرآن، سوره ی مدثر، آیه ی ۲۴، ترجمه ی مکارم.

۲۷ - قرآن، سوره ی مائده، آیه ی ۳۳، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، بنیاد نشر قرآن و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷

۲۸ - قرآن، سوره ی نبا، آیه های ۲۱ تا ۲۵ و ۲۶، ترجمه ی فولادوند.

۲۹ - فرمان خمینی در مورد اعدام مجاهدین، به نقل از خاطرات حسینعلی منتظری.

۳۰ - هاشمس شاهرودی، رئیس قوه ی قضائیه، چرا حبس؟، انتشارات راه تربیت، ۱۳۸۴

۳۱ - همان. ۳۲ - همان. ۳۳ - همان. ۳۴ - همان. ۳۵ - همان.

۳۶ - هرمز متقی، «زندگی پس از سال ۶۷»، نقطه، شماره ۶، سال دوم، تابستان ۱۳۷۵.

۳۷ - همان.

۳۸ - ایرج مصداقی، نه ریستن نه مرگ، نشر آلفابت ماگزیمما، سوئد، ۱۳۸۳.

۳۹ - همان. ۴۰ - همان. ۴۱ - همان.